

مقاله پژوهشی

انقلاب اسلامی ایران و روابط بین الملل: تاملی بر بازتاب ها و واکنش های نظری

فرشید فیاض ثانوی^۱ و فاضل فیضی^۲*

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۲۸

چکیده: وقوع انقلاب اسلامی ایران در بهمن ماه ۱۳۵۷ به عنوان یک پدیده ی بزرگ و عظیم به مانند سایر انقلاب های بزرگ خواه ناخواه بازتاب های گسترده در سطوح جهانی داشته است. انقلابی به دلیل ماهیت اسلامی آن و از طرفی همراه با جایگاه ژئوپولوتیک و استراتژیک ایران در منطقه ی خاورمیانه و وجود کریدورهایی که آسیا، اروپا و آفریقا را به هم متصل می نمود، صحنه ی روابط بین الملل را وامی داشت تا نسبت به این تحول مهم و تاثیرگذارش بر عرصه ی بین الملل بی تفاوت نباشد. هدف این مقاله، پاسخ به این مهم است که واکنش نظریه های مهم روابط بین الملل بر کنش و واکنش انقلاب اسلامی ایران چه بوده است؟ پیدایش و گسترش نظریه های انقلابی و خلق ایدئولوژی مستقل از ایدئولوژی های حاکم مانند (لیبرالیسم، کمونیسم، ناسیونالیسم عربی، صهیونیسم) باعث تغییر باورها و نگاه جهانیان به مباحث جدیدی همچون برابری، ارزش انسان در جامعه و فطرت الهی گردید. از این رو اگر نظریه های روابط بین الملل که عمدتاً بر پایه ی سکولاریسم بنا شده بودند را به عنوان یک ماشین با ورودی و خروجی تعریف شده در نظر بگیریم این ماشین ها با یک ورودی جدید تعریف نشده مواجه شده بودند که اکنون لازم بود یا برای تغییر تعاریف خود دچار تغییر شوند یا از این ورودی صرف نظر کنند. این تحلیل قیاسی نشان می دهد تاثیرات نظریات انقلابی، باعث به وجود آمدن نگاهی جدید برای خلق نظریات مکمل گردید تا بتواند همچون نظریه ی موازنه قوی که ضعف های رئالیسم را پوشش میداد پوشش دهنده ی نقص های این دست از نظریات در خصوص تلفیق دین و سیاست باشد.

واژگان کلیدی: انقلاب اسلامی ایران، نظریه های روابط بین الملل، اسلام سیاسی، بازتاب، رئالیسم و لیبرالیسم

^۱ دانشجوی دکتری روابط بین الملل، واحد علوم و تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

farshid_fayyaz@yahoo.com

^۲ گروه علوم سیاسی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران (نویسنده مسئول).

Fazel_feizy@yahoo.com

مقدمه

معمولا هر عملی که صحنه‌ی روابط بین الملل را تحت تاثیر خود قرار دهد در قالب یکی از نظریه‌های روابط بین الملل جای می‌گیرد و عملکرد حاصل از عمل فوق، باعث می‌شود تا آن نظریه در صدد پاسخگویی بر دلایل، روش‌ها، بدیهیات، مفروض‌ها و برداشت‌های محوری برآید. بنابراین اهمیت و قدرت پاسخگویی نظریه‌های موجود برای تغییراتی که این عملکرد بر صحنه‌ی روابط بین الملل میگذارد نظریه پردازان را مجبور به بررسی و ارزیابی مینماید تا با آزمون‌های گوناگون و سنجش‌های متفاوت یا باعث اصلاح نظریه‌ی موجود و یا خلق نظریه‌ای جدید شوند. عدم پاسخگویی مناسب و متعدد یک نظریه به اتفاقات مهم بین الملل نظریه پردازان را مجبور میکند الگوی ساختاری این نظریه را تغییر دهند.

وقوع انقلاب اسلامی ایران در بهمن ماه ۱۳۵۷ به عنوان یک پدیده بزرگ و عظیم به مانند سایر انقلاب‌های بزرگ خواه ناخواه بازتاب‌های گسترده در سطوح جهانی داشته است. این انقلاب به دلیل ماهیت اسلامی آن و از طرفی همراه با جایگاه ژئوپولوتیک و استراتژیک ایران در منطقه‌ی خاورمیانه و وجود کریدورهایی که آسیا، اروپا و آفریقا را به هم متصل می‌نمود، حوزه مطالعات روابط بین الملل را وا می‌داشت تا نسبت به این تحول مهم و تاثیرگذارش بر عرصه‌ی بین الملل بی تفاوت نباشد. به همین خاطر بررسی علل و شیوه‌ی حادث شدن این انقلاب و آثار عملی و نظری آن بر صحنه‌ی روابط بین الملل از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بعد از گذشت حدود پنج دهه از تاثیر انقلاب اسلامی بر عرصه روابط بین الملل و بررسی‌های کم‌رنگ این بازتاب بر نظریه‌های خرد، کلان و مدرن روابط بین الملل، آن هم به دلیل عدم انطباق ظاهری که انقلاب اسلامی ایران با مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی تعریف شده‌ی این دست از نظریه‌ها دارد، نویسندگان این مقاله را برآن داشت تا این موضوع را از منظر بازتاب این رویداد مهم بر نظریه‌های روابط بین الملل مورد ارزیابی قرار دهد و در این مسیر ضمن بررسی مطالعات و آثار قبلی سعی نمایند موضوع را از منظری نو طرح نمایند. اگرچه کوشش اولیه نویسندگان پاسخ به این پرسش است که: واکنش نظریه‌های مهم روابط بین الملل بر کنش و واکنش انقلاب اسلامی چه بوده است؟ بدیهی است پژوهشگران در این خصوص می‌کوشد تا به سوال‌های دیگری در راستای

سوال اصلی هم مانند: آیا وقوع انقلاب اسلامی ایران توانسته علم روابط بین‌الملل را با چالشی جدید مواجه کند؟ و چنانچه اینگونه است نظریه‌های روابط بین‌الملل چه واکنشی نسبت به آن داشته‌اند؟ پاسخ دهند.

البته نظریات گوناگون و دیدگاه‌های متفاوتی در پاسخ به این سوالات وجود دارد. عده‌ای معتقدند ظهور انقلاب اسلامی بر صحنه‌ی روابط بین‌الملل فاقد هر گونه تأثیری بوده و گروهی دیگر معتقد بر تأثیر گذاری موثر این انقلاب بر عرصه روابط بین‌الملل هستند. اما چه با نگاه گروه اول و چه با نگاه گروه دوم، آنچه که پر واضح است هر عملی در عرصه‌ی روابط بین‌الملل باعث خلق عکس‌العمل‌هایی در این حوزه می‌گردد و چون حوزه‌ی روابط بین‌الملل با دیدگاه و تبیین تعاریف نظریه‌های بین‌الملل به عمل اتفاق افتاده می‌نگرد حادث شدن این راه مجزی که دین و سیاست را به هم پیوند می‌زد بر خلاف تعاریف اولیه‌ی نظریه‌های بین‌الملل که بر پایه‌ی سکولاریسم تعریف شده‌اند نظریه‌ها را با چالشی جدید مواجه می‌نمود.

اگرچه، نظریه‌های مختلف، به آثار عملکردی انقلاب اسلامی بر عرصه‌ی بین‌الملل به یک شکل واکنش نشان نمی‌دهند. چرا که تأثیرات و تبعات ناشی از انقلاب، سایه‌ی انطباقی یکسانی بر همه‌ی این نظریه‌ها ندارد. بدین سان بعضی از این نظریه‌ها شاهد هم‌الگویی و نمود بیشتر و در بعضی دیگر فاصله‌ی قیاس زیاد میشود. مثلاً نظریه‌هایی مانند نظریه‌ی واقع‌گرایی با تعریف ذاتی خود در بُعد کلان، شاید از دید بعضی از مفسران همسویی کمتری را نسبت به دیگر نظریه‌های روابط بین‌الملل بر عکس‌العمل‌های پسا انقلاب نشان میدهد. البته در همین همسویی‌های مختصر نیز اگر چه تعاریف از منظر نظری در دو دیدگاه متفاوت است اما تعریف واژه‌ی قدرت چه در نظریه واقع‌گرایی که بر پایه‌ی سکولاریسم بنا شده و چه در نظریات اسلام که بر محوریت قدرت الهی بنا شده در بُعد عملی به همسویی‌های می‌رسد و از حوزه نظری خارج می‌گردد.

درک این مسئله مهم است که رابطه‌ی بین انقلاب اسلامی ایران و نظریه‌های حاکم بر روابط بین‌الملل یک رابطه‌ی اقلیدسی و خطی نیست بلکه خلق فرزندان هم‌چون، باورها و ریشه‌های مستحکم انسانی که از ستون‌های اولیه‌ی انقلاب بوده و هست همچون جذر و مدی ساحل نظریه‌های روابط بین‌الملل را به واکنش و میدارد. خواه این ورودی تعریف شده به ماشین نظریه، با پارامترهای تعریف شده‌ی آن همخوانی داشته باشد یا نداشته باشد. از این رو نگاه و بررسی جایگاه نظریه‌های فرعی و اصلی روابط بین‌الملل، همچنین احتمال اصلاح این نظریه‌ها و چشم‌اندازی به

نظریه های مدرنتر مسیر و منظری است که در این پژوهش تاثیر علمی و نظری انقلاب اسلامی را رو در روی نظریه های روابط بین الملل قرار داده و به تحلیل آن میپردازد.

پیشینه مقاله

دکتر سید جلال دهقانی فیروزآبادی، در مقاله ای تحت عنوان بازتاب انقلاب اسلامی ایران بر نظریه های روابط بین الملل در سال ۱۳۸۹ در فصلنامه علمی _ پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی به بررسی بازتاب انقلاب اسلامی بر نظریه های روابط بین الملل در ابعاد کلان آن پرداخته است و بیان می دارد انقلاب اسلامی ایران از طریق ارائه ارزشها، هنجارها، باورها و نظم سیاسی اجتماعی نوین از یک سو و احیای اسلام سیاسی، بیداری اسلامی، تقویت جنبش های اسلامی و برانگیختن واکنش ایدئولوژی های معارض از سوی دیگر، نقش تعیین کننده ای در تضعیف بنیادهای نظری سنتی روابط بین الملل و ظهور و توسعه نظریه های انقلاب، جنبش های اسلامی و دین در چهار چوب معناگرایی داشته است. به نظر می رسد دامنه ی پژوهش در این حیطه بسیار اندک است و مباحث در تحلیل های قیاسی نظریه های انقلاب با نظریه های عمده ی روابط بین الملل خلاصه گردیده است. این پژوهش با دیدگاهی متفاوت در دو سطح کلان و خرد نگاه نظریه پردازان مدرنتر تر را نیز در این خصوص مورد واکاوی قرار داده است. این تحلیل قیاسی نشان می دهد تاثیرات نظریات انقلابی، باعث به وجود آمدن نگاهی جدید برای خلق نظریات مکمل گردید تا بتواند همچون نظریه ی موازنه قوی که ضعف های رئالیسم را پوشش میداد پوشش دهنده ی نقص های این دست از نظریات در خصوص تلفیق دین و سیاست باشد.

منظر یک : ظهور نظریه های اسلام محور در عرصه ی نظریه های روابط بین الملل

شاید وقوع انقلاب اسلامی انگیزه ای شد تا نه تنها علتها و عوامل مربوط به نظریه های سنت گرای انقلابی و روند تکمیل آنها تحت الشعاع قرار بگیرد بلکه باعث شد روند جدیدی از دگرگونی در نظریه پردازی در خصوص کنش و واکنش هایی که انقلاب هایی از این دست بر نظریات روابط بین الملل و به تبع آن عرصه ی روابط بین الملل را تحت الشعاع قرار میدهد دیده شود. البته رویکرد این مقاله بخصوص در دامنه تاثیرش بر روابط بین الملل بررسی تغییر سیاست خارجی ایران بعد از وقوع انقلاب اسلامی نیست اما این دگرگونی اولین گامی بود که باعث شد تا نظریه های خلق شده ی اسلامی سیاست خارجیش را تحت الشعاع قرار دهد و به تبع آن یک شیفت پارادایمی نوین در مواجهه ی این نظریه های اسلام محور و نظریه های روابط بین الملل ایجاد گردد(حاجی یوسفی و

رضایی پناه، ۱۳۹۹: ۴۶).

انقلاب اسلامی ایران که نگاه جهانیان را به خود جلب کرده بود و با انقلاب‌هایی نظیر انقلاب فرانسه و روسیه مقایسه می‌شد چشم اندازی فراتر از منافع ملی را در دستور کار خود می‌دید. از این روست که عناصر اولیه‌ی تشکیل دهنده‌ی آن که بر نیل به یک نظم جهانی انسان محور بر پایه‌ی آموزه‌های ایدئولوژیک تاکید میکرد امروزه شاهد یک همسویی با نظریه‌های مدرنتری همچون نظریه‌ی پیچیدگی آشوب و نظریه‌هایی از این دست است که بر محوریت تعادل ارزش‌ها و منافع مشترک تاکید می‌کنند (حسینی، ۱۳۹۶: ۱۷).

بنابراین این نگاه فرا ملی باعث شد تا اندیشمندانی مانند (اسنایدر) با بیان نظریات جدید خود، سیاست و روابط بین‌الملل را محصول عمل و عکس‌العمل بین کشورهای انقلابی تجدید نظرطلب با محافظه‌کاران و لیبرال‌ها قلمداد نمایند. از این رو این دست از نظریه‌پردازان، نقش نظریه‌های خلق شده و متاثر از انقلاب اسلامی ایران را در مقابل نظریه‌ی نظم لیبرال هژمونیک آمریکا قرار دادند تا بررسی کنند که یک حکومت ایدئولوژیک با مضمون اسلام سیاسی و حمایت جنبش‌های طرفدارش، ممکن است چگونه تاثیری بر یک نظام لیبرال سکولار گذارد و آن را به چه چالشی وا دارد؟ (اسنایدر، دولت‌های انقلابی). اما گام دوم چگونگی کنش انقلاب بر جامعه‌ی بین‌الملل، واکنش نظریه‌های روابط بین‌الملل بر کنش آن و در نهایت واکنش انقلاب اسلامی ایران نسبت به آنهاست. از آنجا که واقع‌گرایی ساختاری و کلاسیک، سیاست داخلی را از سیاست خارجی مجزا میدانند بنابراین اهمیت تاثیرات انقلاب را، بر محور داخل استوار میکنند. از این رو ادعا میکنند ارزش‌ها و ایدئولوژی داخلی کشورها تاثیر گذاری خاصی برای کسب منافع ملی و قدرتمندتر شدن کشورها و دولت‌ها ندارد و دولت‌های انقلابی نیز با ابزاری به نام دین به دنبال تعقیب منافع خود هستند (مورگنتا، ۱۹۴۸، ۴۹۹-۵۰۲).

نواقح‌گرایی نیز نقش مستقلى برای بازیگران صحنه‌ی بین‌الملل قائل نیست زیرا ساختار نظام بین‌الملل، اجباری را بر کشور‌های انقلابی و غیر انقلابی تحمیل میکند تا همه به دنبال تامین امنیت در نظامی فاقد اقتدار مرکزی باشند. (کنت والتس) ۱ اندیشمند نظریه‌ی نو واقع‌گرایی اینگونه عنوان می‌کند که «انقلابیون، پیروز جنگ‌های داخلی هستند نه جنگ‌های بین‌المللی و نمیتوانند بر هم‌زنده‌ی موازنه‌ی قوای جهانی باشند» (والترز، سیاست بین‌الملل: ۲۰۵). بنابراین از آنجا که واقع‌گرایی و نواقح‌گرایی، ایدئولوژی و ارزش‌های انقلاب‌ها را در عرصه‌ی بین‌الملل نادیده می‌گیرند نگاهی را

برای تاثیر نظریه های انقلاب اسلامی در مقابل نظریه های بین الملل متصور نیستند. در مقابل نگاه اندیشمندان دیگری مانند (برنر) ۲ در کتابی تحت عنوان (در جستجوی هیولا) به نقش مکاتب ایدئولوژیک در عرصه ی بین الملل نگاه عمل و عکس العمل است. اما در خصوص لیبرالیسم و نو لیبرالیسم موضوع در خصوص کنش انقلاب اسلامی بر نظریه های بین الملل متفاوت است زیرا که باورها و ارزش های مشترک، استقلال و آزادی در این نگاه معنی میابند.

لیبرالها به طور سستی از بازار آزاد اقتصاد، مالکیت خصوصی، آزادی اندیشه و بیان و مذهب، حقوق و آزادی های سیاسی و محدود کردن حریم دولت دفاع میکنند؛ گرچه در هر یک از این عرصه ها نگاه انقلاب اسلامی با لیبرالها اختلاف نظرهایی دارد، اما می توان ادعا کرد به طور کلی این همسویی در خصوص آزادی فردی و ارزشی، که از پایه ها و آرمانهای انقلاب اسلامی نیز هست به طور قابل تاملی در هر دو نگاه موجود است (احمد واعظی ، تاثیر اندیشه ۱۳۸۲ شماره ۴۶). از این روست که جنبش های آزادی خواهانه از عناصر آزادی خواهی انقلاب اسلامی معنا گرفته و با آن همسو شده اند.

همچنین در مکتب کپنهاک شاهد قرابتها و همسویی هایی بیشتری با ساختارهای بنیادی انقلاب اسلامی مشاهده می گردد چرا که این نظریه، همکاری منطقه ای را در خصوص امنیت، عاملی موثر بر تحول ساختاری نظام بین الملل قلمداد می کند. همچنین به هم پیوستگی امنیت را عاملی دخیل در امنیت اجتماعی کشورها می داند. از این رو همسویی جنبش های اسلامی در تامین امنیت و منافع اسلام در این نگاه موازی در کنار پارامترهایی مکتب کپنهاک قرابت معنایی می یابند. (باری بوزان) در این خصوص عنوان می کند «باید از محدود ساختن مفهوم امنیت ملی به دولت ها احتراز نمود و در تحلیل این مفهوم، روابط و مناسبات دولت با سطوح فردی، منطقه ای و سیستمی را نیز مد نظر قرار داد» (باری بوزان، مردم دولتها و هراس، ۱۳۷۸، ۱۶۰).

نظریه ی خُرد (جیمز پوچالا) که به بررسی سیاست خارجی کشورها به صورت عقلانی می پردازد قدرت را به عنوان ظرفیتی برای اقدام های بین المللی در نظر می گیرد. لذا این نظریه عنوان می دارد خواسته های دولت چنانچه با امکانات دولت همسو نگردد دولت را متحمل برداشتن بار اضافی می نماید. اگر چه الگوی پوچالا یک الگوی کلی است اما با مضامین انقلاب اسلامی در خصوص خردمندی و اندیشه در برخوردهای دیپلماتیک و بین المللی حداقل در نقاط تعریف، انطباق معنایی می یابد.

نظریه‌های مدرن‌تر مانند اثر پروانه‌ای با جمله معروفش که استعاره از «پروانه‌ای است که در تگزاس بال می‌زند و طوفانی در چین بر پا میکند» نیز در راستای گسترش ارزش‌های اسلامی تطبیق‌های خطی معناداری می‌یابد. اگر چه شاید نگاه دینی در این تعریف معنایی، برای خالق نظریه تعریف نشده باشد ولی رد تاثیر دین در روابط بین‌الملل می‌تواند ساختار این نظریه را زیرسوال برد (ادوارد لورنز، اثر پروانه‌ای). چرا که از دین می‌توان تفسیر همان پروانه‌ای را داشت که پر زدنش بر عرصه‌ی روابط بین‌الملل تاثیر گذار است این بدین معناست که نظریه‌های انقلابی از صحنه‌ی بین‌الملل نظریات سهم می‌خواهند.

منظر دو: چالش نظریه‌ی اسلام سیاسی بر نظریه‌های روابط بین‌الملل

عدم توجه نظریه‌ی واقع‌گرایی دراهمیت نقش اسلام و تاثیر گذاریش بر روابط بین‌الملل باعث شد تا رویکرد دیگری تحت عنوان نظریه اسلام سیاسی تجلی یابد تا این خلل را با رویکردهای نظری خود باز تعریف نماید. این بازتعریف‌ها نقش سیاسی اسلام را به عنوان یک گفتمان ارزشی و فرهنگی در قالب سیاست بین‌الملل تبیین مینمود و باعث میشد تا رویکردهای متعددی در ادبیات نظری روابط بین‌الملل شکل گیرد که به تحلیل رویارویی اسلام سیاسی با منطق لیبرال سکولار و بحث‌های نظم و امنیت بین‌الملل بپردازند. از این رو تحلیلگران رویکردهای نظری، اولاً از منظر نگاه بیرونی اسلام به بحث سکولاریسم و اسلام سیاسی پرداختند و ثانیاً بر اساس منطق هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، سکولاریزم را ارزیابی کردند تا نشان دهند این تحقیقات صرفاً بر اساس نظام ارزشی و درونی، مورد تحلیل قرار نگرفته است.

نظریه پردازانی مانند هالیدی اسلام سیاسی را زاده شده‌ی طرد مدرنیته سکولار ملی‌گرای افراطی و توجه به نوسازی میدان(هالیدی، خاورمیانه در روابط بین‌الملل: قدرت، سیاست و ایدئولوژی: ۱۲۲). یا اندیشمند دیگری همچون اسپوزیتو عنوان میدارد که اسلام سیاسی محصول شکست و ناکامی ایدئولوژیهای سکولاری مثل ملی‌گرای افراطی و پان‌عربیسم است که باعث میشود گرایش به اسلام به عنوان یک الگوی جایگزین مورد توجه قرار گیرد (اسپوزیتو، اسلام سیاسی: انقلاب، رادیکالیسم یا اصلاحات: ۲۰). از این رو اسلام سیاسی را می‌توان جبهه‌گیری کشورها و جوامع اسلامی در قبال مدرنیته و بستر نامناسب عدالت در خصوص سیاست و اقتصاد عنوان کرد.

اسلام سیاسی علاوه بر بحث‌های مربوط به مدرنیته و توزیع نامناسب عدالت و بدون توجه به بحث‌های هستی‌شناسی و بحث‌های مربوط به سکولاریسم یک گفتمان سیاسی مدرن به عنوان

پلی میان لیبرالیسم و سکولاریزم است که اساس پیکره بندی آنها را درباره ی نگاهشان به دین و دولت مورد کندوکاو قرار میدهد و قدرت نظریه های رایج روابط بین الملل را در خصوص تبیین اسلام سیاسی به عنوان یک گفتمان سیاسی غیر غربی در مورد نظم سیاسی داخلی و خارجی را کافی نمیداند (شاگمن هارد، اسلام سیاسی و روابط بین الملل: ۳۲۰-۳۴۵). با جلوه گر شدن تاثیر اسلام در صحنه روابط بین الملل مفروضات سکولاریسم در پایه ی عدم تاثیرگذاری دین بر عملکردهای بین المللی زیر سوال رفت. چون هیچکدام از نظریه های فوق جایگاهی برای دین در سیاست قائل نشده بودند.

مثلا در نظریات واقع گرایی و نو واقعگرایی کلیه نقش ها بجز منافع در بحث های بین المللی انکار میشود و حتی از دین به عنوان استتاری برای تامین منافع در این عرصه ای که فاقد قدرت مرکزیت یاد میشود. حتی در نظریه های لیبرال و نو لیبرال که شاید اندک قرابت معنایی در بعضی از موارد چون ارزش ها با اسلام سیاسی دارد صرفا بر ارزش های دسته بندی شده ی لیبرالی به عنوان پارامتر تاثیر گذار بر عرصه روابط بین الملل یا فشاری میشود. اما در نظریه ی جامعه ی بین الملل که به مکتب انگلیسی از آن یاد شده اگر چه دغدغه ی برقراری نظم و عدالت محوریت این نظریه را در بر گرفته اما نوع مداخله ی بشر دوستانه ای که سالیاداریستها در تعریف کشورهای جهان به عنوان پیکره ی واحد و پلورالیست ها به عنوان اصل حاکمیت و عملکرد مستقل مطرح میکنند قرابت عملکردی یکسانی با عملکرد روش مند اسلام سیاسی ندارد.

اما در خصوص نظریه ی سازه انگاری (constructivism) که در پی شکست نظریه های رئالیسم و لیبرالیسم به وجود آمد شاید همسویی بیشتری با مباحث اسلام سیاسی دیده میشود. این نظریه با جمله ی معروفش « آنازشی چیز نیست که دولت ها از باور خود آن را میسازند » (ونت، ۱۹۹۰، ۳۹۱-۴۲۵) عنوان میدارد که ارزشها سازنده ی هویت ها و هویت ها سازنده ی منافع و تمامی این پارامترها شکل دهنده ی رفتار سیاست خارجی دولت هاست. البته تاکید سازه انگاری بر اجتماع انسانی و ساختارهای اجتماعی خلق شده توسط بشر انشقاقی را در مقابل اسلام سیاسی که بر ماهیت الهی بشر پافشاری دارد ایجاد میکند و از سوی دیگر نمیتواند تعریف و تبیین صحیحی از علت و عوامل اسلام گرایی و اسلام سیاسی ارائه دهد(الکساندر ونت، نظریه اجتماعی سیاست بین الملل).

نظریه های مارکسیستی با شالوده ی مادی گرایی خود، کلا مقام و جایگاهی برای پارمترهای

مذهبی قائل نیست. البته در نظریه‌ی انتقادی یا همان مکتب فرانکفورت که هسته‌ی مرکزی خود را بر پارامتر نفی هر گونه سلطه و سرکوب استوار کرده و به عقل به عنوان ابزاری کارآمد می‌نگرد نیز با عصاره‌ی سکولار آمیخته شده و دین را پارامتری جدا از سیاست میداند. نظریه‌ی پست مدرنیسم نیز توجهش به سکولاریسم تا جایی است که بر آینده‌ای بدون مذاهب و بدون دین باور دارد (دواتاک، پست مدرنیسم). در حقیقت ظهور اسلام سیاسی عاملی شد تا نظریه‌های مبتنی بر سکولاریسم بتوانند باز تعریفی از ساختار نظریه خود ارائه کنند و به تار و پود در هم تنیده‌ی دین و سیاست را به شکل جدی تری بنگرند.

برخورد اسلام سیاسی در خصوص نظریه‌های خرد مدل اسنایدر و همکاران که پافشاری خود را بر عقلانیت مطلق مستقر میکند و تلاش میکند تا دولت را به عنوان یک بازیگر عقلانی بی‌عیب و نقص تحت بررسی قرار دهد و همچنین دانستن را نوعی توانستن قلمداد میکند برخورد دو سویه‌ای را از سمت نظریه پردازان اسلام گرای سیاسی شاهد است. در مقایسه با این نظریه، نظریه اسلام سیاسی دو جبهه‌ی مختلف را پیش روی خود می‌بیند اولین جبهه همسویی این نظریه با ارکان اصلی انقلاب اسلامی یعنی عملکرد بر محور عقلانیت است و دوم عقلانیت بر محور آموزه‌های دینی قرار دارد که نقطه انشقاق نظریه‌های اسلام سیاسی و این نظریه خرد در اینجا ظاهر می‌گردد. بر این اساس این نظریه نقش آموزه‌های دینی را از عقلانیت تفکیک میکند و از این رو نظریه‌ی عقلانیت مطلق اسنایدر نمی‌تواند پوشش انطباقی کاملی را با اسلام سیاسی برقرار کند و نیازمند تغییر در ارکان تعریفی خود است.

منظر سه: چهار رویکرد از تاثیرگذاری جنبش‌های اسلامی بر نظریات بین‌الملل

انقلاب اسلامی ایران باعث شد تا سایه‌ی عملکرد جنبش‌های اسلامی بر عرصه‌ی نظریه‌های روابط بین‌الملل نمایان شود و باعث عکس‌العمل این نظریه‌ها نسبت به وقوع این جنبش‌ها گردد. جنگ‌های ۳۳ روزه‌ی لبنان، حادثه ۱۱ سپتامبر، قدرت گرفتن حماس، جنگ‌های ۲۲ روزه غزه و به ویژه عملیات القاعده در سطح بین‌الملل همه عواملی بودند که مانند جنگ سرد، صحنه‌ی روابط بین‌الملل و نظریه‌های رایجش را با چالش و بازتعریفی نوین مواجه کردند. یعنی نظریه‌ها با این پدیده مواجه شدند که این بار بازیگران غیردولتی در صحنه نقش آفرینی میکنند و ارزش‌های ایدئولوژیک، اهداف آنها را تحت الشعاع قرار میدهد و اتفاقاً انگیزه در این جنبش‌ها برعکس نظریه‌های رایج انگیزه‌ای غیرمادی میباشد. بنابراین به گفته‌ی اسنایدر یک صف آرایی از نظریه‌های روابط بین‌الملل

برای توجیه این محوریت‌ها با پارامترهایی نظیر ارباب‌انگاری، عملکرد اصالت‌مابانه، انقلاب‌گرایی، ساختارگرایی رادیکال ادبیات نظری بر این مباحث را خلق کرد (اسنایدر، ۱ اسپتامبر).

رویکرد: جنبش‌های اسلامی به مثابه گروه‌های رعب‌افکن

یکی از توجهات نظریه پردازان بین‌الملل همسان‌انگاری جنبش‌های اسلامی با گروه‌های ارباب‌افکن بود تا با این دیدگاه جنبش‌های اسلامی به عنوان تهدیدی برای امنیت و نظم بین‌المللی معرفی شود تا با این شاخصه بتوان با آنان به عنوان سردمداران ارباب‌ایدئولوژیک مقابله و جنگ کرد. شاید بهترین رویکرد برای قالب‌گزاری، الگوی واقع‌گرایی باشد که تأکیدش بر بقا و امنیت در صحنه‌ی آنارشیک روابط بین‌الملل است و بر پایه‌ی آن می‌تواند توضیح و توجیه عملکرد این جنبش‌ها باز تعریف گردد (والتر و میرشایمر، لابی‌های اسرائیل).

البته وقتی صحبت از جنبش‌های اسلامی در مقام مقایسه با الگوی واقع‌گرایی مطرح می‌شود ایراداتی را متوجه موضوع می‌کند و آن اینکه اولاً جنبش‌های اسلامی بر خلاف قالب ساختاری ارباب‌افکنی پایه‌ریزی شده‌اند، ثانیاً این جنبش‌ها بر خلاف ادعای نظریه‌ی واقع‌گرایی دولت‌محور نیستند و به صورت غیردولتی و مستقل عمل می‌کنند و همچنین جنبش‌های اسلامی بر یک محوریت ایدئولوژیک اسلامی واقع شده‌اند و این اصل با اصول واقع‌گرایی که بر پایه‌ی مادی‌گرایی و خردگرایی بنا شده تعارض دارد. اینگونه است که اندیشمندانی از واقع‌گرایان، اصلاح‌تأکید دولت‌محور بودن و اضافه‌شدن نقش بازیگران غیردولتی در این نظریه را ضروری می‌شمارند.

البته نظریه‌پردازان خرد در مباحث روانشناختی بر موضوع رعب‌افکنی مخصوصاً در مدل رابرت جرویس و شاپیرو برخورد کلی و برچسب‌زدن محوریت ارباب‌یا الحاق آن بر یک کشور یا همه‌ی اسلام‌گرایان را رد می‌کنند. زیرا این نظریه‌پردازان به مباحثی چون انگیزه‌ی افراد تصمیم‌گیر و انگیزه‌ی روانشناختی بازیگران فردی می‌پردازند و درک افراد به وقایع بیرونی، محیط رشد و تأثیری که این پارامترها بر درک بین‌الملل فرد می‌گذارد می‌تواند انگیزه‌ای مانند رعب‌افکنی را در او جاری یا متوقف کند. از این رو این نظریه با رویکرد اسلام که عملکرد را بر محوریت الهی می‌داند و نقش فرد را در عملکرد مستقل مورد تأیید قرار نمی‌دهد همسویی نزدیکی دارد (جرویس و شاپیرو، برداشت و سوء برداشت).

رویکرد: عملکرد بر پایه‌ی آموزه‌های اسلامی

عملکرد بر پایه‌ی آموزه‌های اسلامی برای جنبش‌های اسلامی تأکید بر پیروی صحیح از

اصول ایدئولوژیک و آموزه‌های اسلامی است. اگر چه صف آرای این نظریه‌ها را برای جایگزینی ارزش‌های اسلامی با ارزش‌های لیبرال و سکولار نمیتوان کتمان کرد. یعنی جنبش‌های اسلامی در تلاشند تا الگوی سکولار را با الگوی مواردی همچون الگوی الهی، دولت - ملت در سایه‌ی نظام اسلامی، قانون‌سازی بر پایه‌ی احکام اسلامی، تعریف حاکمیت الهی، جایگزینی دموکراسی با باز تعریف نظم در قالب همکاری مشترک یا تعاون جایگزین نمایند (فیلیپات، چالش سکولاریسم در ۱۱ سپتامبر، ۸۹).

در این خصوص بر اساس نظریه‌ی سازه‌انگاری ارزش‌ها و باورهای اسلامی هویت بخش جنبش‌های اسلامی میشوند و این هویت‌ها به منافع و اهداف جنبش‌ها شکل می‌دهند اما این روند با تعریف هویت سکولار و ارزش‌های لیبرال که مد نظر دولت ملت‌هاست در تعارض قرارداد و این تعارض بیش از بحث انگیزه‌ی مادی ناشی از نظام ارزشی و هویت اسلامی است. یعنی با آنکه سازه‌انگاری قادر به تعریف و تبیین انگیزه‌ها و هویت جنبش‌های اسلامی است اما به علت‌ها و شرایط شکل‌گیری آنها توجهی نمیکند (هینی بوش، سیاست هویت در روابط بین‌الملل خاورمیانه: ۱۵۱).

اگر چه نظریه‌های لیبرال با قائل بودن به همکاری مشترک و همچنین جایگاه دادن به نقش مستقل ارزش‌ها و بازیگران غیردولتی می‌توانند به تبیین جایگاه جنبش‌های اسلامی در عرصه‌ی روابط بین‌الملل بپردازند اما از آنجا که نگاهشان صرفاً ثبات و امنیت روابط بین‌الملل است در مقابل نظریه‌ی جنبش‌های اسلامی قرار میگیرند که مدعی ست لیبرالیسم خودش نیز عامل مناقشات و منازعات در روابط بین‌الملل است. همینطور در خصوص نظریه مکتب انگلیسی که جامعه‌ی بین‌الملل را جامعه‌ی ای در هم تنیده میدانند که باید برای برقراری نظم و عدالت تلاش کند نوع نگاه جنبش‌های اسلامی بر گونه‌ایست که ارزش‌ها و مبانی این نظم را به چالش میکشد و معتقد است باید قانون الهی جایگزین شود و سازمانهای بین‌المللی ایزاری در دست ظالمان هستند (مندلسون، حاکمیت تحت حمله).

در نظریه‌ی ساموئل هانتینگتون با عنوان برخورد تمدن‌ها، که در جواب نظریه‌ی فوکویاما با مضمون پایان تاریخ عنوان شد یک همسویی و قرابت در مورد اسلام سیاسی دیده میشود زیرا که اعتقاد بر آن داشت که بعد از فروپاشی نظام دو قطبی، جنگ دغدغه‌ی اصلی میان قدرت‌ها و بازیگران صحنه‌ی روابط بین‌الملل نخواهد بود بلکه این درگیری به سمت درگیری بین‌تمدنی پیش خواهد رفت. یعنی ارزش‌های فرهنگی و دینی جایگزین ایدئولوژی‌های رایج میشود و این

ایدئولوژی‌ها خود منبع اصلی مناقشات خواهند بود.

از این رو با توجه به سابقه‌ی تاریخی درگیری‌های دیرینه میان اسلام و غرب احتمال برخورد بیشتری میان آرمان‌های جنبش‌های اسلامی با نظم و نظام بین‌المللی مد نظر غرب به وجود خواهد آمد (هانتینگتون، برخورد تمدن‌ها: ۲۲). اما در خصوص نظریه‌ی خُرد و به خصوص الگوی جانس و مان ما شاهد یک قرابت معناگرای مشترک با نظریه پردازان معناگرایی اسلامی هستیم زیرا که این مدل بر تصمیم‌گیری گروه‌های تصمیم‌ساز به جای فرد تمرکز میکند. نقطه عطف این نظریه بر سازگاری میان تعارضات احساسی و تصمیم‌گیری عقلانی استوار است که بیان می‌دارد سیاستمداران در صددند تا میان این دو پارامتر تعادلی را برقرار کنند. از این رو این تعامل سازنده و تعادلی در محوریت اصالت مابانه‌ی اسلام می‌تواند جایگاهی عملکردی داشته باشد.

رویکرد: مارکسیسم گرایی

این دست از نظریه‌های مارکسیستی به علل و انگیزه‌های مبارزه‌ی جنبش‌های اسلامی با نظام سرمایه‌داری و امپریالیستی توجه میکنند و به بیان این مسأله می‌پردازند که نظام تبعیض‌گرای سرمایه‌داری، کشور‌های در حال توسعه را در قالب قدرت‌های امپریالیستی استثمار می‌کنند. بنابراین حق مبارزه با امپریالیسم و نظام سرمایه‌داری را بر خود جایز میدانند (اسنایدر، اسپتامبر). البته گروه دیگری از نظریه‌پردازان مارکسیسم وجود جنبش‌های اسلامی را نتیجه‌ی درگیری‌های شمال و جنوب می‌دانند. به همین علت رویکرد تهاجمی جنبش‌های اسلامی و استراتژی که آنها نسبت به غرب و خصوصا آمریکا اتخاذ میکنند عکس‌العملیست به سیاست‌های تجاوزکارانه‌ی قدرتهای استثمارگر غرب (چامسکی).

دسته دیگری نیز از نظریه‌پردازان مارکسیسم به بحث، راجع به جنبش‌های رادیکال اسلامی، به خصوص القاعده می‌پردازند و علت شکل‌گیری آنها را نتیجه‌ی عملکرد آمریکا در دوران جنگ سرد یعنی زمانی که آمریکایی‌ها در مقابل شوروی و کمونیسم در کشورهای مسلمان به ویژه افغانستان از این جنبش‌ها حمایت کردند میدانند. شاید این موضوع در مورد القاعده صحیح به نظر برسد اما جنبش‌های اسلامی دیگر از این قاعده مستثنی هستند. یعنی این نظریه‌پردازان معتقدند طرح و برنامه‌ی آمریکایی‌ها رقیبی خلق کرد تا بتوانند حمایت طالبان را در مقابل یک حریف اسلامی دیگر به چالش بکشند و از خلق این وضعیت به نفع خود بهره‌گیرند (مامدانی، مسلمانان خوب، مسلمانان بد).

رویکرد: انقلابیون تجدید نظر طلب (الگو محور)

این نظریه که در قالب نظریه‌های انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم (جان فوران) هم از آن یاد شده جنبش‌های اسلامی را محصول منازعات انقلابیون تجدید نظر طلب با سرمداران قدرت طرفدار وضع موجود عنوان میکند. مخصوصاً از آنها به عنوان انقلابیون مسلمانی که در مرکز مقابله با محوریت محافظه کاران لیبرال عرصه‌ی بین‌الملل قرار دارند یاد شده است (اسنایدر، ۱۱ سپتامبر). این نظریه‌ها ریشه و ستون بسط جنبش‌های اسلامی را در کانون و محوریت ایران جستجو می‌کنند و ایران را همچون الگویی برای سایر مسلمانان می‌پندارند تا با تکیه بر این الگو برای ساخت دولت اسلامی مبارزه نمایند. اینگونه است که جنبش‌های اسلامی چون حماس، حزب الله، جهاد اسلامی در مقابل اسرائیل یا اخوان المسلمین با مصر با برداشتی از الگوی ایران اسلامی در مبارزه قرار می‌گیرند (برمان، انقلاب اسلامی و جامعه مدنی). حتی این دست از نظریه‌ها پیدایش القاعده را تاثیری از انقلاب اسلامی ایران در جهت مبارزه برای حضور آمریکا و امپریالیسم در خاورمیانه در خصوص حمایت و امنیت اسرائیل و اعراب می‌بیند.

منظر چهارم: گسترش نظریه‌های دین محور

احیای نقش دین از همان پایه‌های اولیه‌ی حرکت انقلابی امام خمینی (ره) در روابط بین‌الملل نمایان شد. پس از آن انقلاب اسلامی منجر به تاسیس نظام جمهوری اسلامی ایران شد که بر محوریت دینی الهی استوار شده و عملکردی دین محور دارد. از سوی دیگر جنبش‌های اسلامی خلق شده توسط انقلاب ایران باعث شد دین به عنوان یک پارامتر اساسی در بحث روابط بین‌الملل مطرح شود و ذات نظریه‌های روابط بین‌الملل بر پایه‌ی سکولاریسم را با چالش مواجه کند تا نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل دست به مفهوم سازی‌های جدیدی برای توجیه اثرگذاری دین در مناسبات بین‌المللی ارائه نمایند. چرا که مذهب و دین با تعاریف گوناگونی در نظریه‌های روابط بین‌الملل به کارگیری میشود. از این رو نویسنده‌ی این پژوهش شش حلقه وصل در ارتباط با برداشت مفهومی میان دین و روابط بین‌الملل را که بر تاثیر انقلاب اسلامی موثرند مد نظر پژوهش خود قرار داده.

حلقه‌ی اول: آیا دین به عنوان تهدید امنیت محسوب می‌گردد؟

در این دیدگاه دین به عنوان عاملی خارج از حوزه‌ی روابط بین‌الملل در جهت تهدیدات امنیتی، نسبت به امنیت و نظام بین‌الملل تعریف می‌گردد. در حقیقت با یک نگاه سلبی، موضوعاتی محوری

مانند قدرت، نظم، توسعه، هویت را در روی کلماتی مانند افراط گرایی، ارباب گرایی مذهبی، بنیادگرایی و کلماتی از این دست قرار می گیرند. در این خصوص واقع گرایان، دین و مذهب را همچون ابزاری در دست قدرت های طغیانگر و ستیزه جو می بینند که توسط آن امنیت بین المللی را در جهت حصول منافع و اهداف خود به چالش می کشند. نظریه سازه انگاری نیز که از جهاتی با بحث ارزشها و هویت ها، همسویی اندکی با آرمان های اسلامی دارد نیز به دین به عنوان عاملی برای منازعه و جنگ در روابط بین الملل می پردازد (هانسکلور، آیا دین تفاوتی ایجاد می کند؟).

البته نگاه اسلام به موضوع دین، تاثیرگذارش بر امنیت و قدرت است و اینگونه است که نظریه پردازان دینی معتقدند که رویکرد نظریه ی واقع گرایی باید با تبیین جدید تاثیر ارزشهای دینی را بر روابط بین الملل بپذیرد و تایید نماید صحنه ی روابط بین الملل، چون آینه ای تاثیر دهنده ی باورهای دینی و مذهبی است و از این رو تنها پارامتر دخیل در نظریه ی واقع گرایی و نو واقع گرایی فقدان اقتدار مرکزی نمی باشد (اسنایدر، ورود دین به روابط بین الملل). در خصوص نظریه ی لیبرالیسم شاید نگاه به ارزش های دینی به تندی نگاه واقع گرایی نباشد زیرا اهمیت نقش ارزشهای مشترک در همکاری های سازمانی منازعات بین المللی را در تنش کمتری قرار میدهد اگرچه، نظریه های اسلامی در خصوص بحث آزادی فردی با چهارچوبی به نام ایدئولوژی مینگرنند و این نگاه با نگاه لیبرالیسم در این منظر مشترک نیست (اپلی، دوگانگی امر مقدس). بنابراین هیچ کدام از این دو رویکرد نمی توانند در انطباق با نظریه های اسلامی مطروحه قرار گیرند.

اما نظریه ی خرد (گراهام آیسون) نگاه دیگری به بحث عوامل خارجی چون دین دارد. او در نظریه ی عقلانی خود عنوان می دارد دولتها در تلاشند تا با هر ابزار ممکن و با کمترین هزینه بیشترین سود را از کمترین تلاش خود به دست آورند. چنانچه این جمله باور پذیر باشد دیگر دین به عنوان یک تهدید تلقی نخواهد شد بلکه مانند سایر ابزارهای دیگر در جهت حصول منافع یک کشور می تواند حتی ارزشمند واقع گردد. از این رو نظریه های انقلاب اسلامی با تکیه بر محوریت ارزش های الهی نمی تواند الگوی نادرست و تهدیدی برای اثرگذاری ارزشی در عرصه ی روابط بین الملل قلمداد گردد. اینکه فرد یا یک گروه تندرو رفتار یا الگو برداری غلطی را در عرصه ی روابط بین الملل به کار میگیرد و آن را مورد تهدید قرار می دهد مطمئنا با تعریف اولیه ی آرمانهای انقلاب اسلامی همسویی و قرابت ندارد.

حلقه دوم: چگونگی کش و واکنش انقلاب اسلامی ایران در همسان انگاری دین و فرهنگ

در این دیدگاه، دین مترادف المان‌های فرهنگی همچون سبک زندگی، آئین و رسوم، ادبیات و فلسفه، هنر و رسانه، زبان و تاریخ، مذهب، جزئی از بدیهیات امنیتی و سیاسی در حوزه‌ی روابط بین‌الملل قلمداد می‌گردد. از این رو این شاخصه می‌تواند همچون ابزاری بر بحث‌های مربوط به جهت‌گیری منافع ملی یک کشور و قدرت موجود بر آن کشور تأثیرگذار باشد. البته به نظر عمده‌ی کارشناسان روابط بین‌الملل همچون سیسیلیا لینچ همسانی دین و تمدن نیازی به بازنگری مبانی نظریه‌های روابط بین‌الملل ندارند (سیسیلیا لینچ، جزم، پراکسیس، و دیدگاه‌های دینی در مورد چندفرهنگی: ۷۶).

اما به نظر نویسنده‌ی این پژوهش نظریه پردازانی مانند هاتینگتون با نظریه‌ی معروف خود به نام برخورد تمدنها که در فوق نیز به آن اشاره شد در یک دو راهی برای همسان‌انگاری دین و تمدن دچار چالشی جدی می‌گردند.

یعنی از یکسو تمدن را بالاترین گروه بندی فرهنگی و گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی قلمداد میکند که انسانها از موهبت آن برخوردارند و از سوی دیگر همین تمدن همسان با دین را در مقابل نظریه‌ی فوکویاما با عنوان پایان تاریخ می‌گذارد و عنوان میدارد پس از پایان جنگ سرد فرهنگ و هویت مذهبی اساس همه‌ی درگیرها خواهد بود (فوکویاما، پروژه قرن جدید ایالت متحده: ۷).

بنابراین شاید در اینجا نظریه‌ی پسا رفتار گرایی بتواند همسویی نزدیکی برای در نظر گرفتن واژه‌ی فرهنگ به جای دین برقرار کند. این نظریه، علم روابط بین‌الملل را بر پایه‌ی تجمیع تاریخ و اثبات عنوان می‌دارد. از این رو تاریخ کهن فرهنگ ایرانی بر محوریت ارزش‌های الهی که بنیان اصلی ساختار انقلاب اسلامی نیز می‌باشد می‌تواند در صورت عمل صحیح به آن، تأثیری زیبا بر عرصه‌ی روابط بین‌الملل گذارد.

حلقه سوم: چگونگی کنش و واکنش انقلاب اسلامی ایران در تعریف دین به عنوان هسته‌ی مرکزی روابط بین‌الملل

از منظر این نگاه دین قرابت نزدیکی با سیاست بین‌الملل برقرار می‌کند. یعنی هویت بخشی به روابط در جوامع بین‌المللی بر محور عقلانیت دینی که ریشه در سنت دارد، استوار است. یعنی دین هویت بخش نظم و نظم هویت بخش روابط و جامعه‌ی بین‌الملل خواهد بود (سیلوا، درک دین توسط دین بین‌المللی: ۳۵). بنابراین شاید با این تعریف از دین اصول بنیادین خلق شده‌ی روابط بین‌الملل نیازمند بازنگری مجدد باشد. چون بدون این بازنگری و تعریف و تبیین عملکرد زیربنایی دین، تمامی نظریه‌های بین‌الملل با چالش تعریف مواجه میشوند زیرا اساسا دین به معنی راه و روش

زندگی و حتی حکومت داریست و کلماتی مانند رئالیسم، لیبرالیسم و از این دست اساساً چیزی جز دین نیست بلکه همان راه و روش حکوت داری با باز تعریف واژه ای دیگر به نام دین است. بعضی از کارشناسان واقع گرایی مانند مورگنتا بر این باورند که در نقاطی واقع گرایی با آموزه های دینی همسو می گردد (مورگنتا، سیاست در میان ملتها). و این همسویی نظریات سکولاریسم را در خصوص جدایی دین از سیاست با چالشی جدی روبرو می کند. شاید نظریه سازه انگاری فارق از مباحث مربوط به سکولاریسم، همان روشی است که تطابق معنایی صرف خود را با واژه گان کلیدی انقلاب اسلامی همسو کرده و هم خود سازه انگاری و هم انقلاب اسلامی در لزوم تاثیرشان بر عرصه ی روابط بین الملل نیازمند عرضه ی الگوی بشردوستانه یا همان ارزشها که معنا بخش تعریف این نظریه است هستند.

حلقه چهارم: چگونگی کنش و واکنش انقلاب اسلامی ایران در تعریف قامت سلسله مراتبی عمودی دین و تاثیرش بر روابط بین الملل بر اساس این نگاه سلسله مراتبی رفتارهای سیاسی و بین المللی تنها بر پایه ی دین محوری مفهوم می یابند. یعنی دین در راس این سلسله مراتب قرار دارد و عناصر دیگر در ذیل آن قرار میگیرند. از این رو دین توانایی تبیین و ارائه ی راه حل برای عبور از مشکلات روابط بین الملل را دارا خواهد بود (والاس سیلوا). با این تعریف از دین تمامی نظریه های روابط بین الملل در یک تفسیر دو سویه قرار می گیرند. تفسیر اول آنکه تمامی نظریه های روابط بین الملل در تعریف ارکان خود، خود را مقدم بر نظریه های دیگر می بینند و در تفسیر دوم چنانچه باور اول مورد پذیرش این نظریه ها قرار دارد پس دین نیز به عنوان یک نظریه می تواند ارکان زیر مجموعه ی خود را مدیریت کند. جالب به نظر می رسد که از این منظر نظریه ی واقع گرایی همسویی و قرابتی در تفسیر این نگاه بر بعد عمودی دین دارد.

واقع گرایی که عرصه ی بین الملل را یک ساختار آنارشیک عمودی تلقی می کند و بر تاثیر گذاری قدرت های بزرگ بر این ساختار عمودی اهتمام میورزد انطباق و همسویی را در محوریت دین به عنوان واژه ای تاثیرگذار بر حلقه ی ارکان داخلی خودش نمایان می کند. با توجه به این امر، شاید نظریه ی واقع گرایی نیازمند بازتعریف جدی در دیدگاه خود باشد. از این رو انقلاب اسلامی تاثیر خود را با محوریت ارزشی خود بر جنبش های زیر مجموعه ی خود می گستراند و جنبش های خرد محور اسلامی می توانند این ارزش ها را در عرصه ی روابط بین الملل اعمال نمایند. اگرچه

الگو برداری‌های غلط در همه‌ی روش‌ها حتی نظریه‌های محوری روابط بین‌الملل می‌تواند تاثیر منفی بر پیکره‌ی عرصه‌ی بین‌الملل بگستراند.

حلقه پنجم: چگونگی کنش و واکنش انقلاب اسلامی ایران در تفسیردین به عنوان سرچشمه‌ی فطرت سیاسی الهی

بر اساس این نگاه دین عبارتست از زنجیره‌ای از عناصر راهنمایی‌کننده‌ی بشر و نشان‌دهنده‌ی جایگاه اصلی فرد در جهان هستی که رفتارش بر محوریت ایمان در جامعه تبلور می‌یابد و دامنه‌ی این تبلور به حوزه‌ی روابط بین‌الملل سرایت میکند. از این رو ایمان نوعی دیدگاه بر محوریت الهی و فارغ از لذت طلبی صرف معنا می‌یابد (والاس سلوا). البته بعضی از نظریه‌پردازان مانند کوبالکوا استدلال می‌کنند رابطه‌ی مستقیم بین این سرچشمه فطری و روابط بین‌الملل وجود ندارد و این نگاه حتی با محوریت ارزش مدار نظریه‌ی سازه‌انگاری همسو نیست (کوبالکوا، به سوی یک الهیات سیاسی بین‌المللی). اما این نگاه شاید با نگاه نیکلاس اونف که بر سازه‌انگاری قاعده محور باور دارد هم متفاوت و هم در مراتبی همسو باشد زیرا سازه‌انگاری قاعده محور بر فطرت اولیه انسان یا همان ارزشها و حقوق مسلمش مانند تعاملات آزادگفتن محور باور دارد. (نیکلاس اونف، جهانی که ما می‌سازیم).

در این خصوص شاید مدل نظریه خرد هربرت سایمون و گراهام آلیسون در واکنش نظریه‌های انقلابی اسلامی مدل انطباقی صحیح‌تری باشد. این نظریه که معتقد به استفاده از دو مدل بهینه و بسنده است می‌گوید تا نشان دهد در بعضی از موارد تصمیمات رادیکال فرد یا یک گروه رادیکال بر نتیجه‌ی بهینه تاثیر منفی می‌گذارد. شاید در مواردی بسنده کردن و از محوریت رادیکال خارج شدن تاثیر به‌سزایی در حصول نتیجه مطلوب بگذارد. این فاصله گرفتن از نگاه‌های رادیکالی و استفاده از قدرت نرم که بارها رهبر انقلاب نیز به آن اشاره کرده اند می‌تواند تاثیر به‌سزایی بر واکنش نظریه‌های اسلام محور و آرمان‌های انقلاب اسلامی بر عرصه‌ی روابط بین‌الملل بگذارد.

حلقه ششم: دین به مثابه یک بازیگر مطر در بین نظریه‌های بین‌الملل

نوع انقلاب اسلامی ایران از دست انقلاب‌هایی بود که کنش نظریه‌های اسلام‌گرایش بر عرصه‌ی روابط بین‌الملل در ابعاد نظری و عملی از انقلاب‌هایی که ساختار داخلی یک کشور را متحول می‌کنند متفاوت تر بود و دامنه‌اش به ورای مرزها نیز کشیده شد. از این رو تحلیل آثار این انقلاب در ابعاد نظری آن و تاثیرش بر نظریه‌های مطرح روابط بین‌الملل به خصوص نظریه‌های کلاسیک،

خرد و مدرن بُعدی است که کمتر به آن پرداخته شده است. ذکر این نکته حائز اهمیت است که شاید رابطه‌ی بین این دست از انقلاب‌ها با نظریه‌های روابط بین الملل یک رابطه‌ی خطی و اقلیدسی نباشد اما مطالعه‌ی هر عملی در مباحث رشته‌ی روابط بین الملل که ساختار نظریه‌های روابط بین الملل را به واکنشی چه مثبت چه منفی و چه با خروجی صفر و می دارد خارج از لطف به نظر نمی‌رسد. بنابراین خلق شدن اسلام سیاسی که زنجیره‌ای از عکس‌العمل‌ها مانند خلق جنبش‌های اسلامی و بازی حاصل از مودت آنها را در عرصه بین الملل به همراه داشت باعث شد تا واژه‌ی دین بار دیگر بتواند به عنوان یک بازیگر مطرح در بین عناصر بنیادی نظریه‌های بین الملل جایگاه خود را باز نماید.

با ورود دین کارشناسان نظریه‌های بین الملل، این دست از نظریه‌ها را در برابر عملی دیدند که باید برای توجیه و پاسخ به این پدیده یا به یک نظریه‌ی اصلی بسنده می‌کردند یا در باز تعریف و بازسازی عناصر تشکیل دهنده‌ی نظریه‌های مطرح وارد عمل می‌شدند. از این رو برخی از کارشناسان مطرح نظریه پرداز واقع‌گرا که در به رسمیت شناختن نقش بازیگران غیردولتی پافشاری می‌ورزیدند این پدیده را دست‌آویزی برای تثبیت حرف‌هایشان قرار دادند. لیبرال‌ها نیز که به نقش بازیگران غیر دولتی و تاسیس نهادهای بین‌المللی باور دارند متوجه تأثیر باورها و آثار انقلاب به عنوان یک زنجیره از این قطار متصل گردیدند. نظریه‌هایی مانند سازه‌انگاری و مکتب انگلیسی که بر نقش ارزشها باور داشتند نمی‌توانستند نقش مذهب را در زنجیره‌ی هویتی این ارزش‌ها نادیده انگارند.

عکس‌العمل‌های ناشی از انقلاب باعث خلق دسته‌ای از نظریه پردازان و قالب بندی جدید در دایره‌ی اسلام سیاسی، نقش جنبش‌های سیاسی، چگونگی و علت وقوع این دست از انقلاب‌ها گردید که همگی مباحث سکولاریسم را که به عدم نقش‌آفرینی دین باور دارد با چالشی جدید مواجه ساخت. زیرا یکی از بنیادی‌ترین اصول سکولاریزم حاکمیت انحصاری دولت به عنوان تنها دارنده‌ی اقتدار است. از این رو به باور سکولاریزم دولتمردان از مداخله در مسائل داخلی دیگر کشورها برای ارتباط دین و مذهب منع میشوند و دولت‌ها اجازه‌ی ترویج مذهب در خارج از قلمروی خود را نخواهند داشت و نقش مردان مذهبی در سیاست کمرنگ می‌گردد.

نتیجه‌گیری :

به وجود آمدن اسلام سیاسی و تشکیل دولت اسلامی سایه‌ی خود را بر خلاف باورهای سکولاریسم در جوامع و دولت‌های دیگر گستراند و پارامترهای تعریف شده‌ی وستفالیایی سکولاریزم را با چالشی جدی مواجه ساخت. دولتی با تاروپودی به هم بافته از سیاست و دین که حاکمیت ملی را از حاکمیت الهی نشات می‌گیرد و علاوه بر این بسط و توسعه‌ی مذهب در داخل و خارج از قلمروی خود را همسو با منافع ملی در دستور کارش قرار می‌دهد و همچنین در آن نقش نهادها به گونه‌ای است که هم سیاست و هم مذهب را در مدیریت خود لحاظ میکنند. همچنین مهمترین دست‌آویز و شاخص وفاداری بر خلاف سکولاریسم که مرجع وفاداری را ملت-دولت سکولار قلمداد میکند تنها اسلام است که همه، برای حفظ سعادت جوامع مسلمان و تعقیب و تامین منافع همه‌ی مسلمانان در خارج و داخل مرزها گرد آن جمع میگردند. نویسنده بر این باور است که انقلاب اسلامی ایران روشی را برای اعمال خواسته‌هایش بر عرصه‌ی روابط بین‌الملل خلق کرده و این روش نمی‌تواند توسط دیگر نظریه‌ها طرد گردد زیرا در آن صورت بنیان همه‌ی نظریه‌ها با چالش روبرو میشود. انقلاب اسلامی ایران خود به تنهایی یک نظریه است. هر نظریه راه و روشی را در چگونگی مباحث بین‌الملل تبیین می‌کند از این رو هیچ نظریه‌ای نمی‌تواند وجود نظریه‌ی دیگر را انکار کند بلکه تنها می‌تواند در مقام تعارض با آن برآید. نظریه یا دین هر دو واژه‌ای برای شناسایی راه و روش حرکت صحیح در مسیر تعامل مشترک است و مهمتر از همه‌ی این واژه‌ها نحوه‌ی عمل و تفسیری است که موجب میشود تاثیر نظریه‌های انقلاب اسلامی یا هر نظریه‌ی دیگر بر روابط بین‌الملل موثر واقع گردد. نظریه‌های مدرن مانند نظریه آشوب و نظریه‌ی مندل برات بسیار با آرمان‌های بشر دوستانه‌ای که انقلاب اسلامی ایران بر محوریت آن بنا شده همسویی دارد و این روشی است که امروز باید الگو قرار گیرد تا ارزشهایی که به طور نامساوی در اختیار عده‌ای معدود، محدود قرار میگیرد به طور یکسان و تعاملی میان همه‌ی کنشگران عرصه بین‌الملل تقسیم گردد.

منابع و ماخذ:

- ۱- سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تاثیر انقلاب اسلامی بر نظریه های روابط بین الملل، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، بهار ۱۳۸۹-شماره ۲۰ (علمی- پژوهشی) / (ISI, 11-42)
- ۲- سید محمد حسین حسینی، درآمدی انتقادی بر نظریه های آشوب و پیچیدگی، تهران، پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ماه نامه علمی - پژوهشی، سال هفدهم، شماره ششم، آذر ۱۳۹۶، ۱۱۴-۸۵
- ۳- بوزان، باری (مردم، دولت ها و هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۹۰).
- ۴- گراهام آلیسون، شیوه های تصمیم گیری در سیاست خارجی، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، ص ۲۷ و ۲۸.

منابع لاتین:

- Brenner, William, "In Search of Monsters: Realism and Progress in IR Theory after September Security Studies, vol. 15, No.3, July-September 2006", ۱۱.
- Huntington, Samuel R, The Clash of Civilizations and the Rethinking of World Order, New York, Simon and Schuster, 1996
- Kubalkova, Vendulka, "Towards an International Political Theory", Millennium, vol. 29, No. 3, 2000
- Morgenthau, Hans J., Politics Among Nations, New York, Alfred Knopf, 1985
- Politics", International Organization 46, no. 2 (Spring 1992): 391-425
- Samuel Huntington, The Clash of Civilizations and the Remaking of the World Order, New York, Simon and Schuster, 1996
- Waltz, Kenneth, Theory of International Politics, New York, Random House, 1979
- Waltz, Kenneth, "The Politics of Peace", International Studies Quarterly, vol. 11, No.3, September 1967
- Wendt, Alexander, "Anarchy is what States Make of It: the Social Construction of Power", صص ۹۵-۶۹.

